

سوررالیسم

پس از اینکه دادائیسم با آن وضع فصاحت بارازمیان رفت، گردانندگان آن، دور «آندره برتون» A. Breton که خود نیز زهانی جزو دادائیست‌ها بود، گرد آمدند و این بار برای فرار از واقعیت‌های زندگی بدنیای لاشعور و عالم رؤیا پناه بردند و این روش خود را «سوررالیسم» نام نهادند.

کلمه سوررالیسم را برای اولین بار «گیوم آپولینر» شاعر خوش قریحه‌ای که در رأس هرجریان تازه ادبی قرار میگرفت، بکار برد. او یکی از درامهای خود را بنام «Les Mamelles de Tirésias» (۱۹۱۶) «درام سوررالیست» نامید. ولی البته منظور او از این کلمه بنا نهادن مکتب جدیدی که ما میخواهیم از آن بحث کنیم نبود بلکه با این کلمه میخواست نوعی فانتزی شعری عالی و بیسابقه را بیان کند. «آندره برتون» و رفیق او «فیلیپ سوپو» این تعبیر را از «آپولینر» گرفتند. ولی نه باین منظور که سبک او را نیز مورد تقلید قرار دهند، بلکه منظور آنها از این کلمه، همان فعالیت درونی و مغزی رؤیامانندی بود که زهانی «ژاردونروال» (G. de Nerval) (شاعری که خود را از گنداب روی پاریس بدار آویخت و انتحار کرد.) آنرا «Supernaturalisme» مینامید.

«آندره برتون» و رفقای او در سال ۱۹۲۴ مجله (la Revolution Surréaliste) را تأسیس کردند و نیز در همان سال بود که «برتون» بیانیة سوررالیسم را انتشار داد. سوررالیسم که در اصل از کوبیسم الهام میگرفت، در عین حال برضد تمام قیود منطقی، اخلاقی و اجتماعی قیام میکرد و دادائیسم را باین علت که تمام اصول ادبی را زیر پا گذاشته بود، میستود. با بهتر بگوئیم سوررالیسم در حقیقت ادامه همان عصیان بود که بدنبال خرابی روحش و کشتار جنگ بین‌المللی اول، بوسیله نویسندگان جوان و حساس بصورت مکتب فغریبی «دادا» شروع شده بود.

ظهور سوررالیسم مصادف با دوره‌ای بود که نظریات فروید پزشک روانشناس اطریشی درباره «شعور باطن»، «رؤیا»، «وابس زدگی» و غیره، افکار متجسس را بخود مشغول داشته بود. «آندره برتون» و «لوئی آراگون» که هر دو پزشک امراض روحی بودند، بیشتر تحت تأثیر این نظریات قرار گرفتند و مکتب جدید خود را بر روی فعالیت «شعور باطن» (Inconscience) بنا نهادند. یعنی تصمیم گرفتند که هیچ چیزی از روی اراده و شعور و برای منظور معینی نتوبسند.

«برتون» این مکتب را در «بیانیه سوررالیسم» چنین تعریف کرد:
 «سوررالیسم نوعی اوتوماتیسم بی شائبه روحی است که بوسیله زبان، قلم و
 وسائل دیگر، فعالیت حقیقی مخیله را بیان میکند. سوررالیسم عبارت از تثبیت اندیشه‌هایی
 است که بکلی از کنترل عقل و منطق و از تمام قیود اخلاقی و اجتماعی آزاد شده است.»
 و برای اینکه نویسنده سوررالیست چنین اثری را بوجود بیاورد، «آندره برتون»
 در بیانیه خود دستورالعمل نویسنده‌گی زیر را باو میدهد:

«در نقطه ای بنشینید که کاملاً برای تمرکز افکارتان مساعد باشد. آنگاه کاغذ
 و قلم بدست بگیرید. خود را بحالت تأثیرپذیری در بیاورید. به هنرهای خودتان و
 هنرهایی که دیگران دارند، فکر نکنید و آنها را فراموش کنید. پیش خود تکرار کنید
 که ادبیات یکی از راههای خطرناکی است که انسانرا به همه جا میکشاند. بی آنکه
 پیشاپیش موضوعی را در نظر داشته باشید، بسرعت شروع بنوشتن کنید. بدون توقف
 و با چنان سرعتی بنویسید که فرصت دوباره خواندن آنچه را که نوشته‌اید نداشته باشید.
 جمله اول خود بخود خواهد آمد و بدنبال آن جملات دیگری که با عالم شعور رابطه‌ای
 ندارند بلکه در اعماق لاشعور درهم فشرده شده‌اند و فقط منتظر لحظه‌ای هستند که
 تظاهر کنند؛ پشت سرهم بطور خودکار روی کاغذ می‌آیند.»

معلوم است که درچنین نوشته‌ای احتیاجی به «نقطه»، «ویرگول» و علامتهای دیگر
 وجود ندارد. حتی استعمال آنها مضرات است. نقطه گذاری درراه جریان درونی نویسنده
 سوررالیست ماهی شمرده میشود. اگر تصادفاً دچار اشکال شدید و کلامه ای بنظرتان
 مشکوک آمد، بدنبال آن کلمه، یک حرف تصادفی، مثلاً حرف «I» را پشت سرهم تکرار
 کنید، کلمه ایکه باید بطور خودکار پشت سر آن بیاید، بالاخره میرسد و باینصورت،
 اثر یا شعرتان ادامه مییابد و پایان میرسد!!

۷۱۴

اینست دستوری که سوررالیست‌ها بشعرا و نویسندگان میدهند.

برای سوررالیسم، شعر عبارت از نوعی فعالیت ماوراء نفسانی وندای درونی
 لاشعور میباشد. شاعر آنچه را که در رویا و درعالمی شبیه به رویا از مغز او میگردد،
 تثبیت میکند و بحالم بیداری انتقال میدهد و عقیده دارد که در اینصورت فکر آزادتر کار
 میکند و چه بسا که چیزهای نگفته و کشف نشده‌ای را بیان مینماید. بعقیده سوررالیست
 ها خواب مغناطیسی، همچنین نوشتن اوتوماتیک، وحی والهام درعلوم مخفی و بالاخره
 رفتار دیوانگان نیز در همین ردیف است. «برتون» و «آراگون» بمناسبت رشته تخصصی
 خودشان که مطالعه در امراض روحی بود، این مسائل را بیشتر مورد توجه قرار میدادند.
 سوررالیست‌ها روشی برای کاوش دراعماق مخفی «من» ابداع کرده بودند و این کاوش
 را وسیله‌ای برای «معرفت» می‌شمردند. آیا این «معرفت» عبارت از چه بود؛ نتیجه‌ایکه
 از دیدن آثار سوررالیست‌ها میگیریم اینست که منظور آنها از این «معرفت»، خراب
 کردن دیواری است که در میان جنون و عقل وجود دارد. این نویسندگان به تجربه نشان
 دادند که خودشان در میان عالم عقل و دنیای جنون سرگردانند و اغلب میتوانند مانند
 یک دیوانه درست حسابی‌ها بگویند. آنها در آثار خود اداها میکردند که هیچگونه
 تناقضی بین خواب و بیداری وجود ندارد و همانطور که «فروید» گفته است، حوادثی هم

که در عالم رویا بر ایمان اتفاق میافتد، ادامه حوادثی است که در بیداری روی داده است با این تفاوت که چون در عالم رویا فکر و اندیشه مان از قید اراده و قیود دیگر آزاد است، بیشتر به «حقیقت مطلق» نزدیک میشود.

بمنظور درک و تثبیت فعالیت شعور باطن، یک دوره «هیپنوتیسم» شروع شد. هیپنوتیسم رشته‌ای بود که سوررالیسم را با دنیای غرائب مربوط میساخت. سوررالیست‌ها میخواهند جوابهایی را که شخص در حالت خواب مغناطیسی میدهد، یادداشت کنند و آن جوابها را با چیزهایی که در عالم بیداری بطور اتوماتیک نوشته اند، مقایسه نمایند و روابطی را که بین آنها وجود دارد، کشف کنند. مجله «Litterature» نتیجه این تجارب را منتشر میساخت از میان نویسندگان سوررالیست، «کرول»، «دسنو» و «پره» در شمار اشخاصی بودند که مورد آزمایش خواب مغناطیسی قرار میگرفتند و «برتون»، «الوار» و «ارنست» نیز شهود این تجربه‌ها بودند. از سال ۱۹۲۲ بعد کنگرانهای بزرگی درباره هیپنوتیسم داده میشد.

سوررالیستها ادعا میکردند که دیگر تلاش برای شعر گفتن از روی منطق و اراده کار بیهوده است. شعر جوهری است که در اعماق زندگی درونی مان پنهان شده است و اثر هنری بیشتر از اینکه محصول ادراک هنرمند باشد، محصول تصادف و اتوماتیسم است. و فقط این قبیل آثار هنری هستند که نشانه‌هایی از «حقیقت مطلق» در آنها منعکس میشود.

مسئله جستجوی «حقیقت مطلق» در نظراول مانند نوری از اعماق ظلمات سوررالیسم بچشم میخورد و خواننده مانند کسی که گاهگاه امیدی از سحر و جادو و ماوراء الطبیعه در دل پیروانند، بانتظار می نشیند، اما این حقیقت مطلق که وعده‌اش را داده اند، کجا است؟ آثار سوررالیست‌ها خواننده را نا امید و حتی آزرده میکند. زیرا در میان احساسات و اندیشه‌هایی که پشت سرهم بیان میشود، تقریباً هیچگونه رابطه منطقی وجود ندارد و تمام این چیزها در دنیای جریان میباید که کار بکاتوروی از عالم واقع است. بالاخره، زندگی و واقعیت بر سوررالیسم غالب آمد و آنرا از

بسوی شکست هم متلاشی ساخت. اولین ضربه ای که بر سوررالیسم وارد شد، کناره گیری «لوئی آراگون» بود. «آراگون» که از مؤسسين اولیه «دادائیسم» و «سوررالیسم» بود، مانند عده دیگری از رفقای جوان خودش، برای عصیان در برابر وحشیگری‌ها و خونریزها و اجحافهای دوره جنک و بعد از جنک باین روشهای تخریبی ادبی متوسل شده بود. ولی رفته رفته احساس میکرد که با ادامه این روش به منظوری که دارد نمیرسد و بجای اینکه بتواند تغییرانی در وضع اجتماعی بدهد. ناچار خود را از اجتماع کنار میکشد. از اینرو در جستجوی راه مؤثر مبارزه بود. بالاخره در سال ۱۹۳۱ پس از اینکه در کنگره نویسندگان شوروی که در خارکف تشکیل یافته بود، شرکت کرد، این معما برای او حل شد. آراگون راه حقیقی مبارزه را شناخت و از عالم رویا و لاشعور بدنیای واقعیت های زندگی قدم گذاشت. او بلافاصله پس از بازگشت از شوروی از رفقای سابق خود جدا شد و در حزب کمونیست فرانسه اسم نویسی کرد. بدنبال او «ژرژ سادول» G. Sadoul و «پی براونیک» P. unik نیز از جریان سوررالیسم جدا شدند. «تريستان تزارا» در کتاب کوچک «سوررالیسم و

بعد از جنگ « علت اژه‌م پاشیده شدن سوررآلیسم را شرح داده‌است که در اینجا قسمتی از آنرا عیناً نقل میکنیم :

«..... بی نظمی و اغتشاش حاصله از ناتوانی سوررآلیست‌ها در پیروی از يك مینداقلابی، بی تصمیمی آنان و توجه به جلب احساسات زبان بخش مردم، وضع سوررآلیسم را از نظر ابتکار و از لحاظ ایده و طرز تفکر دچار ضعف ساخت. در سال ۱۹۳۳ آراگون «خانه فرهنگ» را بنا نهاد که «کرول» و منبهم در سال ۱۹۳۴ عضویت آنرا قبول کردیم ایندوره مصادف با روزهای تولد نازیسم و حریق رایشناک بود و احساس میشد که برای مقابله با خطر باید بغوریت هر چه تمامتر قیام کرد. در سال ۱۹۳۴ «کمیته مراقبت روشنفکران» برهبری «پرفسور لائون» ، «بایه» و «ریوه» برای جوابگویی به اولین تحریکات فاشیستی تشکیل شد. در سال ۱۹۳۵ «کنگره بین المللی نویسندگان برای دفاع از تمدن و فرهنگ» تشکیل یافت و در سال ۱۹۳۷ فعالیت برای کبک به جمهور یخوهران اسپانیا آغاز شد و کنگره نویسندگان در «والنس» Valence و «مادرید» محاصره شده تشکیل یافت. این کسانیکه دورهم جمع میشدند، منظورشان اینبو دکه انسان را بمقامی که شایسته اوست برسانند و بهره برداری انسان بوسیله انسان دیگر را ازمیان ببرند..... دردنیای آشفته‌ای که ثروت فقط در اختیار اقلیت محدودی است شاعر و نویسنده، چه وضعی میتوانست داشته باشد؟..... از طرف دیگر تمدن و فرهنگ بشری مورد تهدید قرار گرفته بود. در چنین لحظاتی دیگر شاعر نمیتواند خود را از زندگانی روزمره منتزع سازد. او در آرزوی دنیای هماهنگی است که در آن دیگر انسان بجان انسان نیفتد و نیروهای انسانی همراه با ترقی و عدالت اجتماعی نشو و نما یابند. اینبو وضع عده‌ای از نویسندگان سوررآلیست، در برابر واقعیت‌های زندگی.....»

در این میان مبارزه آزادیخواهان اسپانیا و کشتارها و وحشیگریهایی که فاشیستهای اسپانیایی مرتکب می‌شدند، یکی دیگر از مؤسین و اداره کنندگان سوررآلیسم، یعنی «پل الوار» را از خواب سوررآلیستی بیدار ساخت و او را بمبارزه در راه نجات میلیونها انسان از زیر یوغ فاشیسم برانگیخت.

بالاخره جنگ جهانی دوم آخرین ضربه مؤثر را بر بکر سوررآلیسم وارد ساخت. سقوط پاریس و تسلط آلمان بر فرانسه، عملاً باین نویسندگان نشان داد که نمی‌توانند خود را بارؤبا و دیوانه‌بازی سرگرم کنند و مجبورند که با شعور و اراده، حتی اراده‌ای آهین بچنگ دشمن بروند، «تربستان تزار» در این مورد چنین مینویسد: «جنگ و لزوم مبارزه مخفی، همه ما را در زیر یک سقف گردآورد، دادایست‌های اولیه و سوررآلیست‌ها، «الوار»، «آراگون»، «ویمبون دسنی»، «سوپو»، «من»، «دسنو»، «لیری»، «پوانز»، «کنو»، و نویسندگان متعدد دیگر دور هم جمع شدند. در اثنای این سالهای سیاه ما باندیشیدن و نوشتن ادامه دادیم. آیا میتوانستیم بطرزی فکر کنیم و بشیوه دیگری بنویسیم؟ آیا میتوانستیم به «دادا» و «سوررآلیسم» وفادار بمانیم؟ آیا قادر بودیم که وجود خودمانرا دو قسمت کنیم، یعنی از طرفی برای آزاد ساختن کشورمان مبارزه کنیم و از طرف دیگر بدنبال مطلق غیرمکشوفی برویم؟»

بدین ترتیب تقریباً تمام گردانندگان «دادا»، «سوررآلیسم» عملاً برضد تئوری

مکتبهای خودشان قیام کردند و وارد میدان مبارزه زندگی شدند .

وضع گنونی ادبیات اروپا

سلط فرمالیسم بر ادبیات اروپای غربی و آمریکا

پس از پایان دومین جنگ جهانی ، دیگر مانند سابق ، مکتبی که اکثریت نویسندگان از آن پیروی کنند در اروپا باقی نماند . بلکه به پیروی از وضع سیاسی و اقتصادی جهان ، نویسندگان نیز به دو گروه متمایز تقسیم شدند . عده ای طرفدار پیشرفت جامعه بشری و نجات انسان از یوغ استثمار بودند ، مبارزه ای را که در دوره جنگ شروع کرده بودند . ادامه دادند .

این عده به پیروی از سبک فرمالیسم و رئالیسم انتقادی ، میکوشند که ستمگران را رسوا سازند و برای رسیدن مردم به حقوقی که شایسته شان میباشد راه را هموار کنند این عده جالب ترین و هنرمندانه ترین موضوعات را از زندگانی مردم عادی می گیرند و آثار رئالیستی خود را بر اساس این موضوعها قرار میدهند .

(مقاله آینده ما که آخرین مقاله از این سلسله مقالات میباشد به رئالیسم انتقادی و رئالیسم سوسیالیستی اختصاص خواهد داشت و در آن مفصلاً در باره این نویسندگان بحث خواهیم کرد .) در مقابل این عده اکثریتی از نویسندگان اروپای غربی و آمریکا به پیروی از اسلاف هنر برای هنر گوی خود ، ادعا میکنند که منظورشان از نوشتن اثر ادبی ، بهتر ساختن شکل (فرم) و بیان چیزهایی تازه تری است . این عده از نویسندگان آشکارا اعلام میکنند که نمیتوانند دارای ایده و مرامی باشند . زیرا با بدبینی دنیا و انسان نگاه میکنند و بهیچ چیز در اطراف خودشان با نظر تحقیر مینگرند . این عده قیود اخلاقی و اجتماعی را نیز بوضع شرم آوری زیر پا گذاشته اند . و ستمگرانی هم که بدبینی و نومیدی مردم و بی برنسیب بار آمدن آنها را بفتح خود می بینند ، برواج این آثار کمک می کنند . وقیح ترین و زنده ترین صحنه هایی که تصور آنها را نیز نمیتوانید بکنید در آثار « هانری میلر » امریکائی « ژان پل سارتر » فرانسوی و « پیتی گرللی » ایتالیائی میتوان دید . آثار « هانری میلر » پشت سرهم در فرانسه ترجمه و منتشر میشود . در ترکیه امریکائی شده کسه حتی اسم کتابهای ناظم حکمت را (در حالیکه خود تر کها ناظم حکمت را شکسپرتروک مینامند) نمیتوان برد ، گوئی چون ترجمه آثار « پیتی گرللی » حکم فرما شده است زیرا در ظرف سه چهار سال اخیر ، تقریباً تمام آثار شرم آور این نویسنده ایتالیائی بترکی ترجمه و منتشر شده است .

این عده در عین حال که ظاهر ادعا میکنند فقط به فورم اثر خود توجه دارند ، در عین حال گوئی مأموریت دارند که هر يك بنحوی زهر بدبینی و یأس را در روح خوانندگان تزریق کنند .

اگر زیست‌انسیالیست ها انسان و جهان را هیچ و پوچ می‌شمارند . جهان وطن‌ها میکوشند که حس میهن پرستی را در روح مردم بکشند . بالاخره « پورنوگرافها » از قبیل « هانری میلر » و امثال او جدیت می کنند که تیشه بریشه روابط اجتماعی و اخلاقی مردم بزنند .

این نویسندگان چه خودشان اقرار کنند و چه نکنند ، هنر خود را در اختیار

نیروهای سیاه ارتجاع گذاشته و با آثار خود بكمك صاحبان سرمایه و جباران جهان رفته‌اند و میکوشند که با تزریق زهر یأس و بدبینی، بیداری و قیام مردم رنج دیده را بتأخیر اندازند.

☆☆☆

چند نمونه از آثار سوررآلیستها نیمه‌راه

از: روبرت دسنو (۱۹۰۰ - ۱۹۴۵)

لحظه دقیقی در زمان وجود دارد
لحظه ایکه شخص درست بوسط زندگی اش میرسد ،
جزئی از يك ثانیه
تکه زودگذری از زمان تندتر از يك نگاه ،
تندتر از ذره التهابات عشق
تندتر از نور ،
و شخص در این لحظه سریع‌التأثر است .
از خیابان دراز میان شاخ و برگ درختان
بسوی برجی که در آن زنی خوابیده است سرمیکشد ،
زنی که زیبایی اش در برابر بوسه‌ها و در مقابل فصول مقاومت میکند
چون ستاره‌ای در جلوی باد و صخره‌ای در برابر امواج .
کشتی لرزانی جلو میرود و سرو صدا میکند
در قلّه درختی پرچمی در نوسان است
زنی که بسیار آراسته است اما جورابه‌های اوروی کفش هایش افتاده، در گوشه کوچی‌ای
ظاهر میشود ،
دچار هیجان و لرزش است .
چراغ کهنه‌ای را که دود میکند بادست نگاهداشته است .
و باز باربر مستی در گوشه پل‌ی آواز میخواند ،
و باز عاشقی لبهای معشوقه‌اش را گاز میگیرد
و باز برگ گل سرخی روی يك تختخواب خالی میافتد
و باز سه ساعت بزرگ بزرگ ساعت معینی را
بفاصله چند دقیقه از هم‌دیگر مینوازند
و باز مردی که در کوچی‌ای راه میرود بر میگردد
زیرا او را با سم صدا کرده‌اند
اما کسیکه این زن صدا میکند او نیست
و باز وزیري در لباس رسمی
که دامن پیراهنش در میان شلوار و زیرشلواری جمع شده
و بشدت ناراحتش کرده است
دارالایتمی را افتتاح میکند ،

« کاری میکنند که خون مردم ریخته شود ! » این آخرین اندیشه او بود . بعضی آنکه گلرله‌های مسلل فرمانده و آجودان را از پسا در آورد ، گروهبان زوییک مغز و رگون را بایک گلرله متلاشی کرد .

حادثه ای رویداده بود و حادثه بزرگی هم بود . اما در پرده سکوت پیچیده شد و البته در روزنامه ها انعکاسی نیافت . در محال ارتشی گفته شد که و رگون دیوانه بوده است . زیرا همیشه با نشر افراطکاربهای « آدمهای افراطی » که شاید اصلا « دیوانه » بودند بحیثیت ارتش اعلمه زد .

اما خبر واقعه با بادهای خزانی از دهی بدهی و از شهری بشهری رفت و از مرزها هم گذشت . راز پشت پرده فاش شد و همه دانستند .

پایان

بقیه از صفحه ۸

مکتبهای ادبی (سور و آلیسم)

و باز از کامبونی که با تمام سرعت در دل شب از کوچه‌های خالی میگذرد
 گوجه فرنگی بزرگی باین میافتد و چرخ زنان نوی جوی آب میرود
 و بالاخره بیرونش خواهند آورد
 و باز حریق در طبقه ششم خانه ای روی داده است
 و در دل شهر با سکوت و بر اعتنائی زبانه میکشد
 و باز مردی تصنیفی را گوش میدهد
 که مدتها بود فراموشش کرده بود و باز فراموشش خواهد کرد .
 و باز چیزهای زیادی
 چیزهای زیاد دیگری که مرد در لحظه کوتاه نیمه راه زندگی اش می بیند .
 و چیزهای زیاد دیگری در کوتاه ترین لحظه عمر زمین اتفاق میافتد .
 او راز این لحظه کوچک را در مغز خود می پروراند
 اما میگوید : « این افکار سیاه را از مغز بیرون کنیم . »
 و این افکار سیاه را از مغز بیرون میکنند .
 چه میتواند بگوید .
 چه میتواند بکند ،
 بهتر از این ؟

فراموشم خواهید کرد

از : «آندره برتون» و «فیلیپ سوپو»

صحنه ۱ - اشخاص : روب دوشامبر - چتر
 روب دوشامبر (سه بار فریاد میزند و پیش از فریاد سوم پنجره را باز میکند) :
 - این درخت، این ببری که دیروز وقت آمدن بخانه نوازشش کردم چیست ؟
 چتر - بی لعاف نخوایید سردتان میشود . چه مسافرت خسته کننده ای . بخاری ها
 و پریان دریا بیصدا از جلوی چشمان میگذرند ، دنیا چقدر ع-وض شده است ! من بشما
 گفته بودم که : « يك كاسه ستاره برنگ گل زرد هم از چشمهای برادر زاده كوچكم
 خوشمزه تر نیست .
 (کسی در میزند)
 چتر - میز اشغال شده است . (پرده میافتد .)

شاگرد تنبل

از : «ژاک پرور» Jacques Prevert (متولد ۱۹۰۰)

باسرش میگوید نه
 اما با قلبش میگوید آری
 به کسیکه دوستش دارد میگوید آری
 به معلمش میگوید نه
 سر یا ایستاده است
 سؤال پیچش میکنند
 همه مسائل مطرح شده است
 ناگهان خنده جنون آمیزی باو دست میدهد
 همه چیز را پاک میکند
 ارقام و کلمات را
 تاریخها و نامها را
 جمله ها و روابط را
 و برغم تهدید معلم
 در میان هو و جنجال بچه های شیطان
 با گچهای رنگارنگ
 بر روی تابلوی سیاه بدبختی
 صورت خوشبختی را میکشد .
